

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه
سال چهاردهم (۱۳۹۲)، شماره ۲۶

تحلیل برخی عناصر روانی شعر وقوع بر مبنای مکتب هورنای*

مینا آینده^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
دکتر علی تسلیمی
استادیار دانشگاه گیلان

چکیده

بررسی‌های روانکاوانه شاعران گذشته، در دوره‌های اخیر می‌تواند دستاوردهای تحلیلی فراوانی داشته باشد. روانکاوی کارن هورنای (۱۸۸۵-۱۹۵۲) یکی از آنهاست. وی نشان می‌دهد که روان نژندی‌ها و مسائل روحی چگونه در آدمی پدید می‌آید و آدمی در برابر گریز از این تشویش‌ها و روان نژندی‌ها چه راه‌هایی را بر می‌گزیند. او سه شخصیت را تعریف می‌کند که، شخصیت‌های مهرطلب، برتری طلب و عزلت طلب نام دارند؛ هر شخصیتی برای رهایی از دلهره‌ها به یکی از این سه ساز و کار دفاعی پناه می‌برد و حتی گاهی از همه آنها تماماً نیز استفاده می‌کند. اما معمولاً یکی از آنها را به عنوان شیوه مسلط بر می‌گزیند. مکتب وقوع بر آن است تا وقایع میان عاشق و معشوق را برخلاف نظر گذشتگان به گونه‌ای حقیقی و طبیعی بیان کند. هر یک از شخصیت‌های مهر طلب، برتری طلب و عزلت طلب در نظریه هورنای را می‌توان در شعر وقوعی دید. نتیجه آنکه شعرهای وقوعی ظرفیت این گونه بررسی‌های روانشناختی را دارد و مهرطلبی بر پایه نظریات در این شعرها عنصر غالب به شمار می‌رود. حیدری تبریزی یکی از شاعران مکتب وقوع است. او از سخنوران سده دهم هجری قمری در تبریز و از شاگردان لسانی شیرازی است. این مقاله به بررسی غزلیات وقوعی بویژه اشعار حیدری تبریزی (ف ۱۰۰۰ ه.ق)، بر پایه نظریه کارن هورنای می‌پردازد. واژگان کلیدی: حیدری تبریزی، مکتب وقوع، کارن هورنای، نقد روان شناسانه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۲۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۴/۲۴

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Mina-ayandeh@yahoo.com

مقدمه

در ربع نخست سده دهم شیوه‌ای در شاعری بنیاد نهاده شد که با نام وقوع شهرت یافت، این شیوه چنانکه از نامش پیداست، به شرح واقعیت‌ها و اتفاقات میان عاشق و معشوق می‌پردازد. شاعر در این طریق به گونه‌ای واقعی و عامیانه به شرح تجربیات میان خود و معشوق می‌پردازد (شمیسا، ۱۴۱، صص ۱۳۶۲-۱۴۰). عاشق خود را در مرتبه‌ای بسیار پست و پایین به تصویر می‌کشد و معشوق را جفاجو، بلاانگیز، شوخ، بدمهر و بدکیش می‌خواند. عاشق به هر شیوه ممکن در تمنای معشوق است و حتی خود را سگ کوی او و یا از همدمان سگ کوی معشوق می‌داند و نیز به او که نزدیک معشوق است حسد می‌ورزد. هرگونه آزار و درد و رنج از سوی معشوق را به جان می‌خرد و بلا دیدن و ملامت کشیدن از معشوق را برای خود مقامی والا توصیف می‌کند، گویی محتاج این ملامت و سرزنش است از اینرو خود را آماج تیر بالای محبوب قرار می‌دهد و آرزوی کشته شدن به دست او را دارد و از سویی همواره نگران رقیب است و او را نکوهش می‌کند و محبوب را از دمخور شدن با رقیب بر حذر می‌دارد. این شیوه به گفته تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت که خود برزخی میان شعر دوره تیموری و سبک هندی بود (گلچین معانی، ۱۳۸۱، ص ۱). زرین کوب کلام فغانی را آغاز مکتب وقوع می‌داند (۱۳۶۳، ص ۱۲۹). نویسندگان و تذکره نویسان، لسانی شیرازی شاعر سده دهم هجری را بنیان گذار مکتب وقوع می‌دانند و شاعرانی چون کمال خجندی، کاتبی، بساطی، خیالی، شرف جهان قزوینی و حیدری تبریزی را از شاعران دیگر این شیوه به شمار می‌آورند (تسلیمی، ۱۳۷۷، ص ۵۱ و شمیسا، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹). از حیدری تبریزی اطلاعات زیادی در دست نیست، «حیدری تبریزی، از سخنوران سده دهم هجری قمری تبریز است. به حرفه سراجی روزگار می‌گذرانید و چند بار به هند رفت. وی یکی از شاگردان لسانی شیرازی و از معاصران طوفی و وقوعی و شریف تبریزی بود» (دولت آبادی، ۳۲۰، صص ۱۳۵۵-۳۱۹). حیدری و شریف تبریزی هر دو از شاگردان لسانی بودند، اما به نظر می‌رسد حیدری در طرز

وقوعی با شریف مخالف بوده است، و «لسان الغیب را در برابر سهوالسان شریف گفته است» (آذریگدلی، ۱۳۷۷، ص ۳۰).

نفیسی می گوید: «حیدری تبریزی تا پایان قرن دهم هجری زیسته است و پسری داشته که سامری تخلص می کرده است» (۱۳۴۴، ص ۸۲۲). گلچین معانی از قول تقی کاشی بیان می کند: دیوان غزل حیدری مشتمل بر شش هزار بیت است و مضمون اکثر آنها در عشق و عاشقی است (۱۳۶۹، صص ۳۵۳-۳۵۴).

حیدری پس از چند بار سفر به هند، عاقبت به زادگاه خود یعنی تبریز بازگشته است. به گفته دولت آبادی: تاریخ فوت او را (۱۰۰۰) هجری قمری می دانند. «کلیات او شامل قصیده، غزل، دوبیتی، و مثنوی‌های جنگ نامه گجرات، سیر و سلوک و لسان الغیب است» (دولت آبادی، ۱۳۵۵، ص ۳۲۰).

بنابر نسخه‌ای که مبنای تصحیح نگارندگان بوده است، می توان شناسنامه‌ای از آثار حیدری ارائه داد:

دیوان

دیوان حیدری تبریزی دارای ۸۰۷ غزل، ۲۱ قصیده، ۱۰۸ قطعه، ۷۶ رباعی و یک ترکیب بند است، که تعداد ابیات آن به ترتیب در غزل ۴۸۸۶ بیت، قصیده ۱۲۶۸ بیت، قطعه ۲۹۴ بیت، رباعی ۱۵۲ بیت و ترکیب بند ۸۶ بیت است. مجموع ابیات دیوان ۶۶۸۶ بیت است. افزون بر عشق و عاشقی، برخی از غزل‌ها در باب مباحث عرفانی، در گله از روزگار، مدح ممدوح و مباحثی از این دست است. مضمون قصاید نیز در مدح امام علی (ع) و پیامبر (ص)، چیستان و در مدح ممدوح، جلال‌الدین محمد اکبر غازی است.

جنگ نامه گجرات

از دیگر آثار او، مثنوی جنگ نامه گجرات است، این مثنوی ۵۹۰ بیت است. این مثنوی «در داستان جنگ و فتح گجرات در روزگار جلال الدین محمد اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) سروده شده است» (دولت آبادی، ۱۳۵۵، ص ۳۲۰).

سیر و سلوک

با توجه به نسخه کلیات حیدری تبریزی، مثنوی سیر و سلوک ۱۴۹۴ بیت دارد که در باب مسائل عرفانی است.

لسان الغیب و محک الشعرا

لسان الغیب ۳۴۳ بیت دارد و همانطور که گفته شد در جواب به شریف تبریزی در دفاع از لسانی شیرازی سروده شده است و در قالب‌های غزل، مثنوی، ترکیب بند و بیش از همه در قالب قطعه است و مجموعه‌ای به نام محک الشعرا، چنان که خود حیدری می‌گوید، این مجموعه را به خواهش عده‌ای از دوستان خود سروده است تا «نقد طبایع ارباب شعر» را بدان بتوان تجربه کرد. این مجموعه ۳۵۲ بیت دارد و دارای یک ترجیع بند و ۵ قصیده است و با این ابیات آغاز می‌شود:

این نظم که میزان سخن سنجان است کرد آنکه تمیز این سخن سنج آن است
امید که مقبول طبایع افتد این نسخه که صد نکته در او پنهان است
(کلیات حیدری تبریزی، صص ۳-۲۲۴).

حیدری تبریزی از بهترین شاعران مکتب وقوع است و حتی از استاد خود لسانی شیرازی بیشتر به اصول مکتب وقوع پایبند بوده و در زمان اوج مکتب وقوع یعنی نیمه دوم سده دهم هجری شعر می‌گفته است و خود از شاعران تأثیر گذار این مکتب دانسته می‌شود. دیوان وی همه مشخصه‌های مکتب وقوع و واسوخت را داراست، اما بنا به دلایلی ناشناخته مانده است و ما در پی آنیم که هم او و هم مکتب وقوع را از لابه لای شعرهای او معرفی نماییم. بها دادن به معشوق، ملامت و سرزنش کردن خود (عاشق)،

آرزوی مرگ خود را توسط معشوق داشتن، خود را حقیر شمردن (سگ کوی معشوق بودن) و ... نشانه‌هایی هستند که حیدری، در اشعار، بویژه غزلیات خود، آنها را صراحتاً اعلام می‌کند. با این همه، رگه‌ها و نشانه‌هایی از شعر مکتب وقوع در گذشته نیز دیده می‌شود. سعدی می‌گوید:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر
(سعدی، ۱۳۸۲، ص ۵۱۱)

شعر یاد شده شعری واسوختی است که یکی از جنبه‌های مکتب وقوع است، اما جنبه‌ها و نشانه‌های دیگری نیز در مکتب وقوع به چشم می‌خورد. برای نمونه در شعرهای زیر جنبه‌های مهرطلبانه و خودآزاری دیده می‌شود.

بنده وارت به سلام آیم و خدمت بکنم و جوابم ندهی می رسدت کبر و منی
(سعدی، ص ۶۵۲)

حلقه بر در نتوانم زدن از دست رقیبان این توانم که بیایم به محلت به گدایی
(همان، ص ۶۰۵)

به دست دوستان بر، کشته بودن ز دنیا رفتنی باشد به تمکین
بکش تا عیب گیرانم نگویند نمی آید ملخ در چشم شاهین
(همان، ص ۵۹۲)

همانطور که دیده می‌شود، در اشعار سعدی نیز می‌توان رد پای وقوع را مشاهده کرد. شاعر، طوری سخن گفته است که بسیار طبیعی است و همانند امری است که در ماجراهای عاشقانه پیش می‌آید. و در مثال سوم، «ملخ» به جای «سگ» - که فراوان در اشعار وقوعی قرن دهم کاربرد دارد- به کار برده شده است. هرچند، حیدری نیز از واژه‌هایی چون «مگس»، برای حقیر جلوه دادن عاشق استفاده می‌کند، اما بسیار کم کاربردتر از «سگ».

پرد بر گرد آن لب‌های شیرین مرغ روح من بلی هر جا مگس باشد به گرد قند می‌گردد
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۶۱)

و یا مولوی می‌گوید:

وگر از ناز گوید او برو، از من چه می‌خواهی
ز سودای تو می‌ترسم که پیوندد به من سودا
برم تیغ و کفن پیشش، چو قربانی نهم گردن
که از من در دسر داری، مرا گردن بزن عمدا
(مولوی، ۱۳۶۳، ص ۷۶)

بر سر کوی تو دلم زار نزار خفت دی
کرد خیال تو گذر، دید بدان صفت ورا
گفت چگونه‌ای ازین عارضه گران بگو
کز تنکی ز دیده‌ها رفت تن تو در خفا
گفت و گذشت او ز من، لیک ز ذوق آن سخن
صحت یافت این دلم، یارب توش دهی جزا
(مولوی، ۱۳۶۳، ص ۶۹)

یک سبک خاص نمی‌تواند برای همیشه ماندگار باشد؛ زیرا سرانجام دچار ابتذال می‌شود، «وقوع گویی از همان آغاز دچار تکرار و ابتذال شد و لازم شد تا دوباره راهی برای نوآوری یافته شود. شیوه‌ای فرعی در مکتب وقوع پیدا شد که به آن «واسوخت» می‌گفتند. شعر واسوخت، شعری است که در آن برخلاف سنت شعری غزل، عاشق از معشوق روی برمی‌تابد و دیگر ناز او را نمی‌خرد و او را تهدید می‌کند که به سراغ معشوقی دیگر خواهد رفت. معروف‌ترین شاعر این طرز، وحشی بافقی است» (شمیسا، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰). همانند شعر شیوه واسوخت را نیز می‌توان در اشعار پیشینیان مشاهده کرد، «در تغزلات شاعران دوره غزنوی که معشوق مقام حقیری دارد و گاهی نیز کنیز و عمدتاً غلام اوست، یعنی معشوق، مذکر است، مکرراً به این معنی بر می‌خوریم که شاعر با خشونت با معشوق خود رفتار و او را به قطع رابطه تهدید می‌کند:

آشتی کردم با دوست پس از جنگ دراز
هم بدان شرط که دیگر نکندبا من ناز
زانچه کردست پشیمان شد و عذر همه خواست
عذر پذیرفتم و دل در کف او دادم باز
(همان، ص ۲۶۳)

همانگونه که گفته شد شعرهای وقوعی ظرفیت بررسی روانکاوانه را دارند. یکی از افرادی که نظریاتش جالب توجه به نظر می‌رسد، کارن هورنای (Karen Horney) است. او در ۱۶ سپتامبر ۱۸۸۵ در آلمان متولد شد و در ۴ دسامبر ۱۹۵۲ در آمریکا

درگذشت. «کارن هورنای یکی از پیشگامان اولیه روانکاوی است. او دکترای پزشکی خود را از آلمان گرفت و یکی از اعضای مؤسسه روانکاوی برلین بود و سرانجام به شهر نیویورک در آمریکا نقل مکان کرد. او از زنان پیشرو معتقد به برابری زنان بود و روانشناسی زن را هرچه بهتر ارائه کرد. هرچند هورنای به اصول عقاید فروید وفادار ماند ولی از آن اطاعت کورکورانه نمی‌کرد. او در تمام عمر به انگیزش ناهشیار معتقد بود. ولی در بسیاری از موارد خاص، مخالف فروید بود» (ولز، ۲۵۳۶، ص ۱۰۴). برای نمونه، او «معتقد بود که فروید بر مسئله جنسی بیش از اندازه تأکید می‌کند. شاید شهرت هورنای بیشتر به دلیل دور کردن روانکاوی از تأکید صرف بر فرآیندهای زیستی و رشد است. هورنای بر تأثیر مسائل اجتماعی و فرهنگی و نقش این مسائل در رشد شخصیت تأکید کرده و به این ترتیب، روانکاوی را در این جهت سوق داده است» (برونو، ۱۳۷۰، ص ۲۷۰).

هورنای معتقد است که «واکنش اشخاص به محیط زندگیشان و شرایط نامطلوب آن به چند صورت خودنمایی می‌کند. یا اینکه شخص سعی می‌کند رفتارش را گونه‌ای سامان بخشد که مطابق دلخواه اطرافیانش باشد (مهرطلبی *Moving toward people*) یا تمایلات و حالات خشن و گستاخانه‌ای در خود بپروراند که دیگران از رودررویی با وی پرهیز کنند (برتری طلبی *Moving against people*) و یا سعی می‌کند با دیگران کمتر تماس و برخورد پیدا کند تا کمتر آزار ببیند (عزلت طلبی *Moving away from people*)» (هورنای، ۱۳۶۳، ص ۸).

مقاله حاضر برای نخستین بار و بی هیچ پیشینه‌ای به بررسی شعر مکتب وقوع با محوریت غزل‌های حیدری تبریزی، بر پایه شخصیت‌های پیشنهادی در روانکاوی کارن هورنای می‌پردازد و با توجه به اینکه «ادبیات بیانگر روان، و چه بسا روان ناخودآگاه نویسنده (یا شاعر) است و همچون خواب به تفسیر نیاز دارد» (Bain, 1991, P:1398)، شعر مکتب وقوع نیز می‌تواند مفسر شخصیت نویسنده باشد.

نظریه کارن هورنای در باره تضادهای درونی

هورنای معتقد است، «ریشه و هستهٔ عصبیت را افراد محیط کودک در او به وجود می‌آورند. اغلب زمانی که تمایلات، احتیاجات و اعتقادات ما با دیگران برخورد می‌کنند، ایجاد تضاد هایی می‌نمایند، و چون این قبیل برخوردها در اجتماعات امروزی متداول و عادی است، خواه ناخواه مقدار زیادی تضاد در ما ایجاد می‌گردد که اجتناب ناپذیر است. علاوه بر این تضادهای معمولی و عادی که لازمهٔ زندگی است، به طریق دیگری هم در بسیاری اشخاص تضادهایی به وجود می‌آید که نه تنها نامطلوب بلکه درد و ماتی است، بسیار آزاردهنده که سراسر زندگی شخص را تباه می‌سازد. تضاد-های دستهٔ اخیر را محیط تربیتی کودک در او ایجاد می‌کند (تضادهای عصبی Basic conflict). یکی از خصوصیات تضادهای عصبی که از شدید بودن و دردناک بودن آن ناشی می‌شود این است که، شخص سعی می‌کند آنها را نبیند؛ اصرار دارد به اینکه نسبت به تضادهای روحی خود کور و بی‌خبر بماند. یکی دیگر از نتایج و تبعات شدید بودن تضادهای عصبی این است که، در مواردی هم که شخص به وجود تضادهای درونی خود به اجمال پی می‌برد و متوجه معارض و متضاد بودن تمایلات و احساسات و عواطف خود می‌گردد، باز قادر نخواهد بود آزادانه و به میل واقعی خود تصمیم قاطعی بگیرد» (هورنای، ۱۳۶۳، صص ۱۹-۱۷) زیرا وی در این تضادها غوطه می‌خورد و با آنها زندگی می‌کند. انسان باید با شناختن نخستین علامت‌ها و نشانه‌ها تلاش کند که از این تضادها عادت زدایی کند.

اینگونه تضادها، خود را به گونه‌های متفاوت ظاهر می‌سازند، «مهمترین علامت تضادهای درونی، تناقض و عدم هماهنگی در رفتار و حالت‌ها، احساسات و تمایلات شخص است. در بعضی موارد تضادهای درونی ممکن است برعکس شوند. در این صورت، شخص در قسمت آگاه ذهن خود، تضاد را ناشی از رابطهٔ ناهنجار و ناسازگار اطرافیانش با خود احساس می‌کند» (هورنای، ۱۳۶۳، صص ۲۳-۲۴).

هورنای آنگاه به تبارشناسی تضادهای درونی انسان می‌پردازد و ریشه آنها را بازگو می‌کند. «از دیرباز، اعتقاد به وجود یک تضاد اساسی در روح انسان وجود دارد. مجموع محدودیت‌های بی‌مورد، فشار، ناروایی، اجحاف، تحقیر و بی‌اعتنایی نسبت به کودک موجب می‌شود که حالتی از خشم و اضطراب دایمی و عمیق در او به وجود آید که پایه و اساس ساختمان عصبیت را تشکیل می‌دهد. علت واقعی تضاد اساسی نیز احساس ناامنی، تزلزل، دلهره و تشویش است. بنابراین، کودک ندانسته و بدون آگاهی صریح، روش‌هایی را به کار می‌برد و حیل‌هایی می‌اندیشد و به طور کلی خود و زندگی‌اش را به گونه‌ای شکل می‌دهد و هماهنگ می‌کند که حتی المقدور با اطرافیانش ایجاد تضاد و کشمکش ننماید» (همان، ص ۳۲).

هورنای، روش‌ها و تاکتیک‌های دفاعی انسان را اینگونه طبقه بندی می‌کند: تاکتیک اول این است که خود را تابع و پیرو دیگران قرار دهد و رفتارش را مطابق دلخواه آنها بسازد تا دیگر موجهی برای آزار رساندن به او نداشته باشند (مهرطلبی). تاکتیک دوم این است که می‌کوشد موقعیت خود را طوری مستحکم سازد که دیگران جرأت آزار و اذیت او را پیدا نکنند (برتری طلبی). تاکتیک سوم این است که می‌کوشد تا آنجا که ممکن است خود را از دیگران دور نگاه دارد و کمتر با آنها در تماس و آمیزش باشد تا کمتر آزار ببیند (عزلت طلبی) (همان، صص ۳۱-۳۲).

هورنای در بیان این تاکتیک‌ها، همچون همه روانکاوان بر این باور است که سرکوب انسان و ستم‌هایی که به او می‌شود، بر مقدار عکس‌العمل‌های او می‌افزاید. «اجحاف و ظلم و فشار و به طور کلی محیط ناهنجار در کودک، نوعی اضطراب، خشم و عناد همیشگی پدید می‌آورد. اضطراب اساسی (Basic anxiety) مجموعه حالت‌ها و احساسات زیر است: خشم و بغض و کینه نسبت به اطرافیان و رفته رفته نسبت به همه چیز. احساس درماندگی و زبونی در مقابل دنیای پرآزار و موزی. احساس تنهایی و بی‌دفاعی و بی‌کسی. کودک به هر یک از آن سه طریق دفاعی یا روش‌مدارا، یعنی مهر طلبی، برتری طلبی و عزلت طلبی که متوسل می‌شود، یکی از سه عنصر فوق که تشکیل

اضطراب اساسی را می‌دهد، بیش از سایر عناصر در او به چشم می‌خورد. در تاکتیک مهر طلبی، احساس درماندگی و زبونی، در برتری طلبی، عناد و خصومت و در عزلت طلبی، احساس تنهایی و بی‌کسی» (همان، ص ۳۳). تمامی این حالات با یکدیگر در تضاد هستند، یک کودک مهرطلب در همان حال که در برابر خشونت، آرامش و تسلیم پیشه می‌کند، در درون می‌خواهد اعتراض کند، اما نباید اعمالش در تضاد با مهرطلبی قرار گیرد، او در برابر این حالات که با یکدیگر در تضاد هستند قرار می‌گیرد و نمی‌داند چه کند. بدین ترتیب او به موجودی حقیر و ضعیف تبدیل می‌شود، او به دلیل این ضعف نمی‌تواند انتقام بگیرد؛ بنابراین، به تخیل پناه می‌برد و یک خود ایدآلی می‌سازد. این خود ایدآلی دیگر یک شخص ضعیف نیست بلکه بسیار ممتاز و برجسته است و کودک در راه رسیدن به خود ایدآلی از خود واقعی دور می‌شود.

انتخاب یک روش دفاعی به معنای از بین رفتن دو حالت دیگر در فرد نیست، بلکه آن دو حالت نیز در وی وجود دارند و به شرایط بستگی دارند که کودک در آن قرار می‌گیرد. هورنای بر این باور نیست که هر فردی همواره دارای یکی از این سه شیوه دفاعی است، بلکه چه بسا هر سه را داراست. اما در هر فردی یکی از آنها غلبه می‌کند. «در شخص عصبی، هر سه تمایلات و حالت‌های عصبی یعنی مهر طلبی، برتری طلبی و عزلت طلبی توأمأ وجود دارند و هسته یک تضاد اساسی را تشکیل می‌دهند. در تصویر ایدآلی شخص این تضاد را نمی‌بیند، یعنی ماهیت حالت‌های عصبی را قلب می‌کند و هر یک از آنها را لازمه یک شخصیت قوی و ایده آل می‌پندارد. میل تسلیم، گذشت و توسری خوردن را نشانه بزرگی و آقامنشی خود می‌گیرد، میل غلبه و تسلط بر دیگران را لازمه یک شخصیت محکم و برجسته فرض می‌کند و احتیاج به عزلت‌گزینی را دلیل خردمندی و زهد و پارسایی خود می‌داند» (هورنای، ۱۳۶۳، ص ۸۱).

با این همه، شخص عصبی گاهی راه تازه‌تری را جستجو می‌کند. او همواره بر کارهایش خودآگاهی ندارد و ناخودآگاهانه به گونه‌ای از فرافکنی رو می‌کند که هورنای آن را تعکس می‌نامد: «شخص عصبی معمولاً از عناد به خود و میل تحقیر و ملامت

خود بی‌خبر است و اصرار هم دارد که بی‌خبر بماند؛ بنابراین، عناد به خود را به دو صورت تعکس می‌نماید. یکی اینکه آنها را متوجه اشخاص دیگر می‌سازد و دیگران را ملامت و تحقیر می‌کند و به آنها عناد می‌ورزد. دوم اینکه احساس می‌کند دیگران به وی عناد می‌ورزند و میل تحقیر و ملامت او را دارند. عناد به خود معمولاً به صورت-های زیر ظاهر می‌شود: توقعات زیادی از خود، تهمت به خود (Self- recrimination)، خفت و خواری پسندی، محروم ساختن خود از لذات، عذاب و شکنجه خود و تخریب منافع خود» (همان، ص ۱۱۹).

احساس گناه

احساس گناه از مفاهیمی است که هورنای در سمت و سوی روش‌های دفاعی خود از آن یاد می‌کند. این احساس نزد بسیاری از روانکاوان اهمیت داشته است. «تهمت به خود یا ناباوری به کردار خود، مظهر مستقیم احساس گناه است. مسلماً حساسیت زیاده از حد به انتقاد یا پرسش از انگیزش‌ها، اغلب گویای ترس از کشف تقصیری است. چرا باید روان‌نژندها احساس گناه کنند؟ پاسخ فروید به آن سؤال در مفهوم «فراخود» نهفته است. روان‌نژندها به علت سخت‌گیری زیاده از حد «فراخود» زودتر احساس گناه می‌کنند» (هورنای، ۱۳۶۹، ص ۲۳۴)، به زبان دیگر «فراخودی که فعالیت بسیار دارد، احساس گناه ناخودآگاهانه‌ای را پدید می‌آورد» (Guerin, 1992, P:127). بنابر روش فروید، احساس گناه، نتیجه تنش بین فراخود و خود است. «احساس گناه هنگامی دردناک است که شخص، به هنجاری که از آن تخلف می‌کند ایمان داشته باشد. حساسیت شدید به هر چیزی که شبیه انتقاد یا پرسش از انگیزش‌ها باشد ناشی از اختلاف میان کمال‌ظاهری و معایب و کاستی‌های باطنی است و چون صورت‌ظاهر باید حفظ شود، هرگونه سؤال از استحکام و استواری آن لزوماً ترسناک و خشم‌انگیز است. وانگهی، استانداردهای کمال‌جویی و کوشش در دستیابی به آنها با غرور شخص پیوند دارد. اما آن غرور دروغین بوده و جانشین عزت نفس واقعی است»

(هورنای، ۱۳۶۹، صص ۲۳۴-۲۳۸). تهمت به خود که نتیجه احساس گناه است، ساختاری پیچیده دارد. هورنای این ساختار پیچیده را اینگونه شرح می‌دهد: «شخص از استانداردهای خود احساس غرور و برتری از دیگران می‌کند؛ لذا، به انتقاد با روش ویژه‌ای واکنش نشان می‌دهد- با احساس تحقیر شدن. ساختار تهمت به خود پیچیده است: اول اینکه آن گرایش پی‌آمد پرهیز ناپذیر نیاز به کامل جلوه گر شدن است؛ علت دوم تهمت به خود رابطه نزدیکی با علت اول دارد. اشخاص کمال‌جو، از کسی که می‌داند ظاهر آنان رونمایی بیش نیست و از انتقاد و نکوهش، وحشت دارند و با نکوهش از خود، از نکوهش دیگران جلوگیری می‌کنند» (هورنای، ۱۳۶۹، صص ۲۳۴-۲۳۸).

همانگونه که گفته شد، هورنای، اشخاص عصبی را به سه دسته مهر طلب، برتری طلب و عزلت طلب تقسیم می‌کند - در واقع شیوه‌ای که اشخاص عصبی و مضطرب، در برابر مشکلات برای خود بر می‌گزینند، آنها را در ردیف یکی از این سه تیپ قرار می‌دهد، همچنین این نکته را بیان می‌کند که این اشخاص ممکن است هر کدام از این راه‌های دفاعی را در مقابل تضادهای درونی به تنهایی به کار نبرند و به چند شیوه متوسل شوند.

سرزنش و تحقیر خود، مطابق میل دیگران رفتار کردن و خود را هماهنگ با اطرافیان ساختن حتی با وجود بی‌عدالتی از سوی آنها، نشان دهنده اشخاص تیپ مهر طلب است که این شیوه دفاعی را بر می‌گزینند. وقتی شاعر از این همه حقارت و خودآزاری خسته می‌شود و نتیجه‌ای از آن برای او حاصل نمی‌شود و به خواسته خود نمی‌رسد، سعی می‌کند از معشوق دوری کند. در این حالت خود را بری از او می‌خواند و میل خود را به جدایی از او اعلام می‌دارد، که این خصوصیات می‌تواند بیان کننده اشخاص گروه دوم، یعنی برتری طلب باشد.

نشانه‌های این شیوه دفاعی بیشتر در اشعاری که به شیوه واسوخت سروده می‌شوند، به چشم می‌خورد. هرچند در مواردی از این شیوه در اشعار حیدری، که به شیوه

واسوخت سروده شده است، ترکیبی از دو حالت برتری طلبی و عزلت طلبی نیز دیده می‌شود. اشخاص عزلت طلب ترجیح می‌دهند فارغ از دغدغه باشند یا دست کم، اینطور وانمود می‌کنند؛ بنابراین، سعی می‌کنند از داشتن رابطه با دیگران برحذر باشند. طبق نظریات هورنای می‌توان قرائتی تازه از اشعار حیدری تبریزی به دست داد، که در آن نه تنها ویژگی‌ها و خصلت‌های این سه تیپ نمایان می‌شوند، بلکه بدین طریق می‌توان تصویری از مسائل روانی و درونی اشعار وقوعی و شاعران این سبک داشت.

نشانه‌های مهرطلبی

مهرطلب، شخصیتی رام، وابسته و پیرو دیگران است و احتیاج شدید به جلب محبت و تأیید و تصویب دیگران دارد، با فداکاری، حقارت خود و ناچیز بودنش خشنود است و می‌خواهد از هر لحاظ دوست داشتنی و خواستنی، مقبول و مورد پسند باشد، حاضر به خدمت و مسالمت جوست. دوست دارد مورد سرزنش و ملامت قرار گیرد و دیگران را برتر از خود و خود را حقیرتر از دیگران بداند.

مجموع این ویژگی‌ها، خود به خود نیازهای دیگری در او به وجود می‌آورد: نیاز به خوب بودن، وانمود به مهربان بودن، تظاهر به دوست داشتن دیگران، گذشت، فروتنی، از خودگذشتگی، شکست نفسی و... (هورنای، ۱۳۶۳، صص ۵۱-۴۸).

از ویژگی‌های دیگر این تیپ، داشتن آرزوی مرگ، منطبق تراشی، تظاهر به روشن فکری و وسعت نظر است تا حسادت خود را نادیده بگیرد. هم چنین است، فرار از خود و محو شدن در چیزی دیگر، مقصّر و گناهکار فرض کردن خود، انتظار وقف شدن معشوق، ضعیف و بیچاره فرض کردن خود، میل رنج کشی و غصه خوری. یکی از دلایل مهم تمایلات مازوخیستی و خودآزاری احتیاج به محو ساختن خویش است (همو، ۱۳۶۴، ص ۲۲۰ به بعد).

با توجه به ویژگی‌هایی که بیان شد، می‌خواهیم ببینیم این ویژگی‌ها تا چه اندازه با درون مایه‌های غزلیات حیدری چون حقارت، نفرت، رشک، آرزوی مرگ، مسالمت‌جویی، آزارکامی و غیره سازگاری دارد.

حقارت: خود شخص مهرطلب به شدت سرکوب شده است و او به دلیل عدم رشد استعداد‌های خود سعی می‌کند همیشه خود را متناسب و هماهنگ با خواسته‌ها و نظرات دیگران نشان دهد و از طرز برخورد آنها راضی باشد. او هیچ ارزشی برای خود قایل نیست و برای جلب رضایت دیگران حاضر به انجام هر کاری است.

چون ندیدم لایق مهر و وفایت خویش را / ساختم خرسند با جور و جفایت خویش را
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۵)

برای اینکه عشق و محبت و توجه دیگران را از دست ندهند، سعی می‌کنند مطابق میل آنها رفتار کنند و اگر رفتاری از آنها سر بزند که خلاف این خواسته باشد، خود را ملامت و سرزنش می‌کنند، برای اینکه بتوانند در برابر این ملامت و سرزنش دوام آورند، خود را واقعاً کوچک و حقیر می‌بینند، تنها در این صورت است که خود را شایسته ملامت می‌دانند. شاعر بارها خود را به سگ کوی معشوق مانند می‌کند و خود را شایسته مقامی بالاتر نمی‌بیند. او خود را سگ می‌خواند و از گفتن آن هیچ ابایی ندارد. وقتی توانایی‌های شخص مهرطلب به دلیل شرایط نامناسب رشد نیافته‌اند و او خود را ناتوان مشاهده می‌کند، با وجود آزار دهنده بودن این امر برای خودش، خود را حقیر نشان می‌دهد تا بتواند مطابق خواست دیگران رفتار کند. شاعر مکتب وقوع برای حقیر کردن خود از تشبیه خود به سگ بهره می‌برد. «سگ در کوچه بازار مکتب وقوع، بسیار پرسه می‌زند و پارس می‌کند و بسامد بالایی دارد، این سگ گاهی یک سگ واقعی است که در کوی محبوب انتظار می‌کشد تا پای را گاز بگیرد و قبای عاشقی را چاک کند، و عاشق ناچار است که به جز احترام به او ننگرد. این رسم را مجنون بنا نهاد و مظلوم‌ترین عاشقان شد. وقوعی‌ها نیز به پیروی از او حقیرترین عاشقان گردیدند» (تسلیمی، ۱۳۷۷، ص ۳۸).

عمرها در آستانت بودم از خیل سگان آه چون سازم که از بخت بدم نشناختی؟
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۸۹)
به وفای تو که مانند سگان در به در است حیدری؛ تا ز سگان در تو دور شده
(همان، ص ۱۸۴)

نفرت: شاعر دیگران را سرزنش می‌کند و از آنها نفرت دارد، بویژه رقیب و معشوق را
دلیل ناکامی خود می‌داند، به دلیل تمایلات مهرطلبانه‌ای که دارد نمی‌تواند مستقیماً آنها
را تحت فشار قرار دهد در نتیجه می‌گوید آنها در حق وی اجحاف کرده‌اند. او مدام از
رقیب بد می‌گوید و او را عامل جدایی می‌داند و مرگش را می‌طلبد. او نسبت به خود
عناد دارد اما، این خصلت را تعکس می‌کند و می‌گوید دیگران به او عناد می‌ورزند.

گشتیم عاقبت به مراد دل رقیب ما و سگان کوی تو از یکدگر جدا
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱)
هر شب به دعا می‌طلبم مرگ رقیبان اما چه کنم چون اثری نیست دعا را
(همان، ص ۲)

همانطور که پیشتر گفته شد، از ویژگی‌های شخص مهرطلب است که صفات خود
را تعکس می‌کند و آن را به دیگران نسبت می‌دهد، در حالیکه این مشکلات از درون
خود او ناشی می‌شود. او صفات منفی خود را به دیگران نسبت می‌دهد، در پندار او
زمین و زمان دشمن او هستند، از رقیب بد می‌گوید و او را مقصر می‌داند و معشوق را
جفا پیشه می‌خواند.

ای شوخ جفا پیشه برای دل اغیار آزرده مکن خاطر ارباب و فسا را
(همانجا)

لسانی شیرازی برای رقیب از روی نفرت و حسد، از واژه‌هایی چون «سگ»،
«ناپاک»، «کوتاه نظر» و لفظ «تیره» و تعبیر صمیمی «بد» استفاده می‌کند:

چشم دارم که گل از دست «بدان» بو نکنی چشم من، گوش به افسانه بدگو نکنی

خسرو عادللی آن به که در این خانهٔ ظلم قصددرویش به غوغای «سگ» کو نکنی
(تسلیمی، ۱۳۷۷، ص ۳۹)

رشک: عاشق، یار را از نشستن با رقیب برحذر می‌دارد، می‌خواهد که تمام توجه
محبوب به او باشد. می‌توان گفت انتظار دارد معشوق وقف او باشد. علامت سیری
ناپذیر بودن عطش محبت، یکی حسادت و دیگری توقع بی‌قید و شرط است. «انگیزه
حسادت شخص عصبی از یک طرف، ترس از دست دادن محبت است و از طرف
دیگر، ترس از دست دادن خود محبوب» (هورنای، ۱۳۴، ص ۱۶۵).

از این غیرت که گیری دیده نگشاید به روی او نمی‌خواهم برافتد برقع از روی نکوی او
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹)

بیرون میاز خانه به رخسار آتشین آتش مزن به جان حزین شیخ و شاب را
(همان، ص ۴)

لسانی نیز نظیر این اشعار را دارد، خنده به اغیار و تکیه به خار کردن:

تو آن گلی که تکیه به هر خار می‌کنی پیوسته خنده در رخ اغیار می‌کنی
(تسلیمی، ۱۳۷۷، ص ۴۲۵)

و یا به اغیار نگاه کردن:

آب از دل اغیار خورد آهوی چشمت این شیوه بود عین خطا از تو چه پنهان
(همانجا)

آرزوی مرگ: شخصیت مهر طلب آرزوی مرگ خود را دارد. او هیچ ارزشی برای خود
قائل نیست، در واقع خود وی سرکوب و بی‌ارزش شده است؛ از اینرو، او حتی جاننش
را نیز فدا می‌کند. عاشق مرگ خود را از معشوق می‌طلبد و از آن احساس رضایت دارد
و اگر معشوق وعده داده که او را می‌کشد و به وعدهٔ خود وفا نکند، پریشان و آزرده
خاطر می‌شود و آن را حمل بر بی‌توجهی می‌کند.

تورا امروز و فردا می‌گشتم گوید، نمی‌داند که مُردم از فریب وعدهٔ امروز و فردایش
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲)

حیدری را بکش امروز و به فردا نگذار زانکه زنده نگذارد غم تو فردایش
(همان، ص، ۱۲۱)

وعدۀ قتل من امروز به فردا مفکن زانکه دیوانه دلم نیست به فردا قانع
(همان، ص، ۱۳۱)

مسالمت جویی: تیپ مهرطلب، شخصیتی مسالمت جو دارد؛ چون می‌خواهد مورد توجه دیگران باشد از انجام اعمالی که منجر به نقض این اصل می‌شود می‌پرهیزد و هرچه را طرف مقابلش بگوید می‌پذیرد و خود را ضعیف و بیچاره تلقی می‌کند تا بدین طریق بیشتر جلب توجه کند و محبت دیگران را برانگیزد.

مُردم و آهی نکردم هیچ گاه از درد عشق سوختم زانسان که از من برنیامد دود هم
(حیدری، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶)

سر تسلیم نهم چون بکشد خنجر کین چه کنم؟ از من بیچاره همین می‌آید
(همان، ص ۱۰۳)

میل رنج‌کشی (آزارکامی و مازوخیسم): شخصیت مهرطلب برای اینکه توجه طرف مقابل خود را جلب کند، حالات مهرطلبانه را در خود به شکلی اغراق آمیز جلوه می‌دهد و تمام این حالات منفی را به صورت مثبت نشان می‌دهد. هرگونه رنجی را تحمّل می‌کند و پاسخی به آن نمی‌دهد. در غیر این صورت، تصوّر می‌کند که طرف مقابل خود را از دست خواهد داد و این امر برای او غیر قابل تحمّل است. هرچند در خودآگاه، نمی‌خواهد که این گونه مورد ستم قرار گیرد؛ اما خود را ناچار به تحمل می‌داند، زیرا نمی‌خواهد عشق دیگران را از دست دهد. بنابراین، اگر اندکی از دیگران برنجد، خود را به سبب این رنجش، سرزنش می‌کند؛ زیرا در نظر خود هیچ حقی برای این کار ندارد؛ بنابراین، از آزار دیگران نباید برنجد.

شود آزرده اگر زخم رسد بر دل کس زخم او گر نرسد بر دلم، آزرده بود
(همان، ص ۹۳)

شاعر در این بیت، هیچ حقی برای خود قائل نیست و حتی آرزوی این را دارد که مورد «زخم تیغ تندخویی» واقع شود، در واقع آن را نشانه‌ای بر دوست داشتنی بودن خود می‌داند، محبوب هر کدام از عاشقانش را که دوست بدارد، مورد این مرحمت قرار می‌دهد، در این صورت است که شاعر از بار سرزنش خود آسوده می‌شود.

آرزوی زخم تیغ تندخویی داشتم لایق آن گر نبودم آرزویی داشتم
(حیدری، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳)

شخصیت مهرطلب همیشه خود را مقصّر و گناهکار می‌داند، و از معشوق خود انتظار لطف عام برای بخشودن این گناه دارد:

شرمنده‌ایم از گنه بی حساب خود جز لطف عام او نبود عذرخواه ما
(همان، ص ۱۴)

آزار طلبی لذتی است که از رنج حاصل می‌شود و روان شناسان آن را مازوخیسم (Masochism) نامیده‌اند. «فروید، مازوخیسم را ناشی از همان غریزه مرگ می‌داند. او می‌گوید، در انسان دو نیروی اساسی بیولوژیکی زیست‌شناسی وجود دارد، یکی غریزه زندگی است و دیگری غریزه مرگ که انسان را به طرف نیستی می‌کشاند. او می‌گوید همین غریزه مرگ وقتی با کشش‌های لیبیدو ترکیب می‌گردد، پدیده‌ای به نام مازوخیسم به وجود می‌آورد» (هورنای، ۱۳۴۰، ص ۳۲۸).

کارن هورنای بر این باور است که مازوخیسم برآمده از احساس ضعف، خودکم بینی و بی‌ارجی خود است. وی این احساس را وجه مشترک همه مازوخیست‌ها می‌داند و می‌افزاید: «این ضعف به طور خلاصه عبارت است از مجموع احساسات و حالات زیر: احساس ناقابل و ناچیز بودن، احساس سرگردان و متزلزل بودن و مثل ریگ بیابان دستخوش باد و طوفان حوادث شدن، احساس زیر نفوذ و گوش به فرمان دیگران قرار گرفتن، میل مفرط به فروتنی و تسلیم نظر دیگران شدن از یک طرف و حساسیت شدید در مقابل دخالت و نفوذ دیگران داشتن از طرف دیگر، عطش و احتیاج شدید به

محبت دیگران و ترس فوق العاده از مورد تصویب واقع نشدن و بیم از مذمت و ملامت» (همان، ص ۳۳۷).

با توجه به این ویژگی‌ها، می‌توانیم بگوییم اشخاص تیپ مهرطلب، افرادی مازوخیست هستند. شاعر می‌گوید:

همیشه از خدا آزار جان خویشتن خواهم اگر دانم که هستی، جان من، مایل به آزارم
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷)

شاعر، در اینجا محبوبش را فراتر از خود می‌داند چرا که او را در آزار دادن توانا به شمار آورده است. وی در همین حال او را چنان دوست می‌دارد که برآورده شدن میل او را از خدا تمنا می‌کند. او می‌خواهد زیر نفوذ محبوبش باشد، اگرچه به قیمت ذلت و خواری‌اش تمام شود. به نظر می‌رسد که شاعر در اینجا نمی‌خواهد تنها به خواسته محبوبش عمل کند، بلکه از او انتظار دارد که این چنین بخواهد تا خود این چنین لذت ببرد، زیرا میل مازوخیستی دارد. آری شاعر در آرزوی آزار رساندن به خود است، مخصوصاً زمانی که متوجه می‌شود که محبوب چنین قصدی دارد. در واقع شخص مازوخیست نمی‌تواند دوست داشتن دیگران را بپذیرد و واقعی بودن آن را باور کند؛ چون خود نمی‌تواند کسی را دوست داشته باشد، بلکه از روی ضرورت است که خود را به دیگران وصل می‌کند. بنابراین، ابراز دوستی دیگران را نمی‌پذیرد و از آن می‌ترسد. مرا در پیش مردم عزت بسیار می‌داری نمی‌دانی که من از عزت بسیار می‌ترسم
(همان، ص ۱۴۸)

جلب محبت و توجه: عشق و محبت برای تیپ مهرطلب همانند اکسیژن هواست. معمولاً، عاشق با کلماتی ترخم انگیز سعی در جلب توجه و عشق محبوب دارد، و به گونه‌ای ملتمسانه از محبوب می‌خواهد که به او توجه بیشتری داشته باشد.

با اینکه عاشق از دوری یار بسیار غمگین است، با این حال هنوز هم چشم وفاداری دارد. او محبوب را به چیزهایی زیبا تشبیه می‌کند و او را برتر از همه چیزهای خوب می‌داند تا بدین طریق، محبت او را جلب کند.

نشسته مردم چشمم به خون دل ز غمت بین که از تو مرا چشم مردمی است هنوز
ز مهر و مه شده تا بر فلک نشان پیدا ندیده چشم فلک چون تو ماه مهر افروز
(همان، ص ۱۱۶)

عاشق با وجود اینکه محبوب به یادش نیست، همیشه به یاد محبوب است و مدام
این نکته را یادآوری می‌کند تا بلکه بدین طریق محبت او را برانگیزد.

یک نفس یادم نکردی در تمام عمر خود با وجود آنکه بی یادت نبودم یک نفس
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷)

ناکامی: عاشق معمولاً ناکام می‌ماند و در مقابل این همه عاشق پیشگی و التماس،
جوابی جز بی‌مهری و روی گردانی محبوب نصیبش نمی‌شود. در واقع، شخصیت مهر
طلب نمی‌تواند کسی را دوست داشته باشد و این نیاز به عشق دیگران به دلیل وجود
اضطراب در اوست. در واقع او در درون، خود را به خاطر داشتن این رفتار سرزنش
می‌کند. بنابراین، نمی‌تواند چندان از وضع کنونی راضی و خشنود باشد. او خود را
دراصل، دوست داشتنی نمی‌داند. او حتی اگر به عشق و آنچه می‌خواهد دست یابد باز
راضی نیست؛ زیرا شخصی که اسیر خود ایده‌آلی است، مدام در پی رسیدن به مرتبه‌ای
بالتر است.

به سرشد عمر و کام از لعل جان بخشش نشد حاصل رسید آخر به ناکامی به لب در عاشقی، جانم
(همان، ص ۱۵۱)

مقصر دانستن خود: همانگونه که گفته شد تیپ مهر طلب برای اینکه محبت طرف
مقابل خود را از دست ندهد، پیوسته خود را گناهکار می‌داند و بدین طریق، سرزنش
دیگران را متوجه خود می‌کند.

لطف او عام است و در انعام او تقصیر نیست گر قصوری هست، می‌دانیم کز تقصیر ماست
(همان، ص ۳۱)

گوش به فرمان بودن: تیپ مهر طلب، بنابر خصلت هایش، برای اینکه بتواند رضایت
دیگران را از دست ندهد و به مقصود خود دست یابد، خود را آدمی مطیع و منقاد و
گوش به فرمان نشان می‌دهد. خود شخصیت مهر طلب رشد عادی خود را طی نکرده

است، او بی عرضه است و در نتیجه طبیعی است دیگران به جای او تصمیم گیری کنند و او نیز به دلیل ناتوانی خود باید مطیع باشد، او نه توانایی انجام کاری را دارد و نه می تواند در برابر دیگران ایستادگی کند.

گفتم ز جان غلام توام، گفت: حیدری ما منکریم بنده حاضر جواب را
(همان، ص ۴)

در جمع بندی تحلیلی نشانه های مهرطلبانه که برجسته ترین نشانه های شعر وقوعی و نیز حیدری است باید گفت که گوینده شعر، در گام نخست «حقارت»، «مسالمت جویی»، «جلب محبت و توجه» دیگران، «گوش به فرمان بودن» و «مقصر دانستن خود» در برابر معشوق را دستور کار خود قرار می دهد و اگرچه گاهی سخن از «نفرت»، «رشک» و «ناکامی» می گوید، اما این همه به خاطر معشوق است و او تنها رقیب را که مانع نثار کردن وجود عاشق راستین (شاعر) به معشوق می شود، سرزنش می کند.

بهترین دلیل این سخن آن است که شاعر، به گونه ای مازوخیستی می خواهد خود را فدای معشوق سازد تا دلش را به کف آورد. او خود را برتر از دیگران برای رسیدن به معشوق می داند، از همین روست که به آنها رشک می ورزد. رشک ورزیدن شاعر، نشانه برتر دانستن دیگران از خود است. بنابراین همه این نشانه ها در سمت و سوی مهرطلبی است، با این همه، شاعر، در حالات متفاوت قرار می گیرد و گاهی نشانه هایی که بیانگر روحیه برتری طلبی است، از خود نشان می دهد.

برتری طلبی و نشانه های آن

شخص مهرطلب همیشه با یک نقاب زندگی می کند و همیشه تظاهر می کند تا دیگران پی به شخصیت ضعیف او نبرند و ترس آشکار شدن خود واقعی اش همیشه در او وجود دارد. او توسط خود ایده آلی اش در پی دست یافتن به آرامش درونی است، اما سرانجام احساس می کند دیگر نمی تواند به این روش ادامه دهد؛ از اینرو، شیوه دیگر دفاعی را پیش می گیرد. شخص برتری طلب «همیشه حق به جانب است، کمتر به

ذهنش خطور می‌کند که خود را تحقیر و ملامت کند. در حقیقت چنین تمایلی را به علّت اینکه در کارهای خود نقص و ایرادی نمی‌بیند، پنهان می‌سازد و نمی‌گذارد کمبودهایش به قسمت آگاه ذهنش برسد» (هورنای، ۱۳۶۴، ص ۱۱۸). او این کمبودها را نادیده می‌گیرد و برخلاف تیپ مهرطلب «از هر چیزی که در نظرش ضعف به نظر رسد، بیزار است. مثلاً: دوست داشتن و عاشق شدن را دلیل بر ضعف و سستی اراده و شخصیت می‌داند. بنابراین، اگر احساس عشق و دوستی نسبت به کسی پیدا کند، دچار احساس خفت و حقارت می‌شود» (همان، ص ۱۳۲).

واسوخت منشعب از وقوع گویی است که در آن، جدایی از محبوب جفاجو بهتر از کشیدن رنج و عذاب از او دانسته می‌شود. این ویژگی هنگامی رخ می‌دهد که تحمل شخص تمام شود و به برتری طلبی رو آورد. «ناکامی در عشق، شکست در رقابت، پی بردن به ضعف و نقص خود برای کسی غیرقابل تحمل می‌شود که برای خود برتری و منزلتی قائل باشد» (هورنای، ۱۳۶۴، ص ۲۷۰).

برتری طلب، شخصی وسعت طلب، جاه طلب، متجاوز، بی‌اعتنا به مردم است و از دیگران توقع اطاعت و تحسین دارد. باید بر همه مسلط باشد، خود را سخاوتمند و منصف قلمداد می‌کند. از اینکه به سادگی می‌تواند دیگران را فریب دهد احساس غرور می‌کند در حالی که، دچار حالت ناامیدی و یأس و بدبینی است (همان، ۱۳۶۴، ص ۱۶۶ به بعد)؛ در این هنگام است که شخص رفتارش را عوض کند و از خود جسارت و خشونت نشان می‌دهد، احتیاج به حاکمیت و تسلط بر دیگران پیدا می‌کند، دیگران را مورد شماتت قرار می‌دهد. در مواردی که میل دارد فقط سرنخ در دستش باشد، می‌توان گفت تمایلات سادیستی در او وجود دارد؛ زیرا چنین میلی حاکی از آن است که او می‌خواهد دیگران را آلت هدف‌های خود قرار دهد و آنها را خوار و تحقیر نماید، و این امر به علّت تمایلات سادیستی اوست (هورنای، ۱۳۶۳، صص ۵۹-۵۲). این نشانه‌ها به واسوخت که شاخه‌ای از وقوع محسوب می‌شود، نزدیک است. تنفر از

عشق و علاقه و محبت، جسارت و خشونت، فرصت‌طلبی و پرمدعایی از نشانه‌های جزئی‌تر آن است که به هر یک از نمونه‌های آن اشاره می‌کنیم.

تنفر از عشق و علاقه و محبت: شاعر وقتی از این همه عشق و علاقه بهره‌ای نمی‌یابد در نتیجه از عشق روی گردان شده و آن را باعث خواری خود می‌داند و از حسن خواری، بیزار می‌گردد. در نتیجه از محبوب روی گردان می‌شود و در این صورت است که احساس سربلندی می‌کند.

این همه آزرده‌گی در عشق تو دیدم؛ بس است سال‌ها آزرده خاطر از تو گردیدم؛ بس است (حیدری، ۱۳۸۹، ص ۲۹)

جسارت: زمانی که شخص در تخیل، یک خود ایده‌آلی می‌سازد، سعی می‌کند خود را به آن نزدیک کند، در این صورت، همه چیز را از دریچه آن خود می‌بیند و همه کوشش‌ها و تمایلاتش، تحت تأثیر آن پندار است. باید از همه برتر باشد؛ در غیر این صورت، احساس بی‌ارزشی می‌کند. اگر کسی این ارزش‌ها را زیر سؤال برد و او را مورد تحسین و تکریم قرار ندهد ناراحت و عصبی می‌شود. هراس از آشکار شدن معایب درونی باعث این رفتار است.

عاشق، این جسارت را پیدا می‌کند که دیگر در قید محبوب نباشد. اکنون عاشق خود را شایسته آن می‌داند که دیگر غصه و رنج را تحمل نکند و اجازه ندهد معشوق او را این همه بیازارد؛ بنابراین، رنج کشیدن را کافی می‌داند و حتی به این فکر می‌افتد که از محبوب دوری کند.

زین پس به یاد لعل لب خون نمی‌خورم خون جگر به یاد لب خورده‌ام بسی (همان، ص ۱۹۱)

در این فکرم که من هم بعد از این روتابم از رویت چو بی‌تابم کند بیهوده زلف تابناک تو (همان، ص ۱۸۰)

فرصت‌طلبی: شخص برتری طلب پس از ناکامی در جذب محبت سعی می‌کند تنها به سود خود نگاه کند و اینکه همه او را مورد ستایش قرار دهند. اگر خواسته‌هایش

انجام نشود، دیگر تحمل نمی‌کند و از کسی که او را می‌آزارد جدا می‌شود. در مورد عاشق سبک وقوعی، او سعی می‌کند به دنبال شخصی دیگر رود که بتواند به خواسته‌اش برسد و پس از این مورد ستایش و عشق قرار گیرد، بنابراین؛ دیگر فرصت‌هایش را از دست نمی‌دهد و در شرایطی قرار نمی‌گیرد که مدام مورد آزار معشوق قرار گیرد.

چون مرا از تو و از کوی تو دل شاد نشد می‌روم شاد به سوی گل و گلزار دگر (همان، ص ۱۱۲)

پرمدعایی: اشخاص برتری طلب برای خود ارزش زیادی قائل هستند و دیگران را در مقامی پایین‌تر از خود می‌بینند، این امر به دلیل نزدیکی به همان خود ایده‌آلی است. این افراد خود را برتر از آن می‌دانند که خود را درگیر دیگران کنند.

شاعر پی برده است که فردی بیهوده در این جهان نیست. او برای اهدافی بلند پا به این جهان گذاشته است. برای رسیدن به آن خودی که شایسته این اهداف بلند است، باید خود را فردی بلند پایه به دیگران نیز معرفی کند.

به عبث عمر چرا بهر تو بر باد دهم زانکه از مادر ایام نزام به عبث (حیدری، ۱۳۸۹، ص ۵۳)

شاعر برای عمر رفته‌ی خود حسرت می‌خورد که بیهوده برای شخصی بی‌ارزش سپری شد. عمر او بسیار با ارزش است و نباید بیهوده تلف شود.

بعد از این هر دم به یاری هم نشین خواهم شدن حیف از آن عمری که در عشقت به تنهایی گذشت (همان، ص ۴۹)

شاعر خود را فردی صاحب نظر می‌داند و از مقام رفیع این صاحب نظری به دیگری نگاه می‌کند؛ حال که محبوب قدر این صاحب نظر بودن را نمی‌داند و احترامی درخور و شایسته او به جا نمی‌آورد، بنابراین، باید او را همچون «طفل اشک» از نظر انداخت.

همچو طفل اشکت آخر از نظر خواهم فکند چون نمی‌دانی تو قدر مردم صاحب نظر (همان، ص ۱۱۱)

هنگامی که گوینده شعر از عشق بی فرجام خسته می‌شود، نفرت خود را نسبت به معشوقش بیان می‌دارد و این سخن نشان می‌دهد که همواره آزارکام نیست و از همین جاست که جسارت پیدا می‌کند و بر معشوق می‌تازد. او همواره عشقی رمانتیک و رویایی را طلب نمی‌کند، گاه می‌خواهد فرصت طلبی کند و دمی را به شادمانی گذراند. حال که معشوق کاسه صبر عاشق را لبریز کرده است، او نیز با وی با زبان تند سخن می‌گوید و این، خود زمینه‌ای می‌گردد که عاشق از معشوقش رویگردان شود و به شعرهای وابسته به «واسوخت» رو کند. البته شعرهای مکتب واسوخت که بخشی از مکتب وقوع دانسته می‌شود، دارای جنبه‌های عزلت طلبی نیز هستند؛ از اینرو، می‌توان گفت که پیوند نزدیکتری میان برتری طلبی و عزلت طلبی - دست کم در شعرهای مکتب وقوع - به چشم می‌خورد.

عزلت طلبی (عطش استقلال و بی‌نیازی)

عزلت طلبی روش متفاوتی است که فرد عصبی در پیش می‌گیرد. او این روش را هنگامی انتخاب می‌کند زیرا از دو روش دیگر ناتوان شده است. «هرگاه مجبور شود با کسی در تماس نزدیک قرار گیرد، احساس کم‌مایگی می‌کند. نه قادر به مبارزه است و نه خوب فعالیت دارد. به طور کلی این تیپ هم، عقب مانده، کم‌شور و شوق و در زندگی وامانده و عاجز است و برای جبران لنگی‌ها و نقص، وی نیز به ایده‌آل‌سازی خود متوسل می‌شود. تصویر ایده‌آلی که عزلت طلب از خود می‌سازد، مشکل تازه‌ای به بار می‌آورد، بدین معنی که همراه با هر تصویر ایده‌آلی، مقداری باید (Should) هم ایجاد می‌شود. برای واقعیت دادن به خود ایده‌آلی، شخص مقداری توقعات بیجا از خود و مقداری توقعات بیجا از دیگران پیدا می‌کند. از خصوصیاتش نیز حالت اجبار و الزام است. سپس، برای اینکه بتواند از احساس قید و فشار بایدها خود را خلاص کند، آنها را تعکس می‌نماید. متنها، چون این تیپ هم مانند تیپ مهرطلب از ابراز تمایلات برتری طلبانه عاجز است، نمی‌تواند احساس خود را به صورت مثبت تعکس نماید؛

بنابراین، حس می‌کند دیگران او را تحت قید و فشار قرار داده اند» (هورنای، ۲۶۰، صص ۱۳۶۴-۲۵۹).

یکی از عوامل کناره گیری از دیگران ترس از تأیید نشدن توسط آنان است. شاعر خود را به سوی «کنج عزلت می‌کشد» و دلیل آن را ندیدن توجه و محبت در میان اهل عالم بیان می‌کند.

چون نمی‌بینم میان اهل عالم غیرتی زین میان، خود را به سوی کنج عزلت می‌کنم
(حیدری، ۱۳۸۹، ص ۱۶۲)

در این صورت، شاعر زمانی که به تمایلات مهر طلبانه نزدیک می‌شود، خود را حقیر و ناچیز می‌بیند، به اعتراض در مقابل دیگران نمی‌ایستد؛ بلکه خود را سرزنش می‌کند، زیرا توانایی سرزنش دیگران را ندارد، برای رهایی از بار این سرزنش آن را به دیگران نسبت می‌دهد و برای اینکه از کشمکش‌های درونی دور بماند، در ویرانه‌ای منزل می‌کند.

وقت شد دیوانه‌سان، ویرانه‌ای منزل کنیم هر نفس، از بی‌کسی با خویش، درد دل کنیم
(همان، ص ۱۶۴)

در پایان باید بگوییم که ترکیبی از عزلت طلبی و برتری طلبی را می‌توان در اشعار حیدری مشاهده کرد، از جمله واسوخت می‌تواند ترکیبی از این دو باشد. حتی شواهدی که در قسمت برتری طلبی ذکر گردید می‌تواند بن‌مایه‌های عزلت طلبی را داشته باشد. وقتی شاعر از تمایلات مهر طلبانه و خوار شدن، خسته می‌شود، بر محبوب می‌تازد و بریدن از محبوب و اختیار کردن کنج عزلتی را پیشنهاد می‌کند، با این همه، این اشعار در برابر تعداد اشعاری که دارای درون‌مایه‌های مهر طلبانه است ناچیز است. شاعر مکتب وقوع ناتوان‌تر از آن می‌نماید که بتواند چهره‌خشمگینی از خود بر جای گذارد. در پی همین مطلب آماری که از دیوان حیدری به دست می‌آید بدین قرار است:

۸۴ درصد اشعار حیدری مهرطلبانه و ۱۳ درصد آن به موضوعات فرعی برمی‌گردد که کمتر از دو درصد آن هم برتری طلبی و ترکیبی از برتری طلبی و عزلت طلبی دارد.

نتیجه‌گیری

بنابر نظریات کارن هورنای، اشخاص برای دفاع از خود در برابر محیط نامطلوب خود به سه شیوه مهرطلبی، برتری طلبی و عزلت طلبی پناه می‌برند. و گاه از هر سه شیوه استفاده می‌کنند. ساختمان دفاعی و شخصیت افراد بسته به اینکه از کدام شیوه استفاده کنند، قابل بررسی است.

شعرهای وقوعی، به ویژه غزلیات آن، ظرفیت این گونه بررسی‌ها را دارند و این امکان را می‌دهد که بتوان مکتب وقوع را از این منظر بررسی کرد. حیدری نیز از شاعران وقوعی است، اگرچه او از هر سه شیوه بهره می‌برد اما نشانه‌های مهر طلبی، بسامد بالاتری را به خود اختصاص داده‌اند. زمانی که شخص برتری طلب می‌شود، واسوخت رونمایی می‌کند که شاخه‌ای از وقوع است و حتی ترکیبی از برتری طلبی و عزلت طلبی را می‌توان در واسوخت دید.

در مجموع می‌توان گفت: حیدری، دارای شخصیتی مهر طلب است. بدین ترتیب نشانه‌های مهرطلبی عنصر اصلی و ساخت کلی غزلیات اوست. البته باید گفته شود که از سنت‌های ادبی وقوع گویان نیز پیروی می‌کند، یعنی گفتمان مسلط این دوره، بر شخصیت شاعر اثر گذاشته است. حیدری محتاج محبت دیگران است و چون در این امر ناکام می‌ماند، این ناکامی را به دیگران، معشوق و رقیب نسبت می‌دهد و برای اینکه از عذاب سرزنش خود رهایی یابد، آنها را شایسته سرزنش می‌داند. به نظر می‌رسد می‌توان شعرهایی از این دست را که در طول قرن دهم، یعنی در دوران حیات مکتب وقوع سروده شده‌اند، بیش از پیش و به گونه چشمگیری «مهرطلب» نامید.

طبقه‌بندی شخصیت‌های پیشنهادی کارن هورنای در غزلیات حیدری تبریزی

| درصد | تعداد غزل | | |
|------|-----------|--------------------------------|-------------------------------------------|
| ۸۴ | ۶۸۵ | مهرطلب | شخصیت‌های پیشنهادی هورنای در غزلیات حیدری |
| ۱/۷۳ | ۱۴ | برتری طلب | |
| ۰/۲۴ | ۲ | ترکیبی از برتری طلب و عزلت طلب | |
| ۱۳ | ۱۰۶ | مدح، مباحث عرفانی و ... | موضوعات فرعی |

منابع و مأخذ

الف- کتابها

- ۱- آذر بیگدلی، لطفعلی بیک، (۱۳۳۷)، آتشکده آذر، به کوشش هاشم محدث، تهران، انتشارات مؤسسه نشر کتاب.
- ۲- برونو، فرانک، (۱۳۷۰)، فرهنگ توصیفی اصطلاحات روانشناسی، ترجمه فرزانه طاهری و مهشید یاسائی، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۳- کلیات حیدری تبریزی (بی تا)، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۵۱۸۱.
- ۴- دولت آبادی، عزیز، (۱۳۵۵)، سخنوران آذربایجان، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۳)، سیری در شعر فارسی، تهران، انتشارات نوین.
- ۶- سعدی، (۱۳۸۲)، غزلیات سعدی، چاپ پنجم، از روی نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، تهران، ققنوس.
- ۷- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۸)، سبک شناسی شعر، چاپ چهارم، تهران، نشر میترا.
- ۸- ———، (۱۳۶۲)، سیر غزل در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوس.
- ۹- گلچین معانی، احمد، (۱۳۸۱)، مکتب وقوع در شعر فارسی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۰- مولوی، جلال الدین محمد رومی، (۱۳۶۳)، کلیات شمس تبریزی، چاپ دهم، تهران، امیرکبیر.

۱۱- نفیسی، سعید، (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۲، تهران، کتابفروشی فروغی.

۱۲- ولز، هاری ک.، (۲۵۳۶)، بررسی انتقادی روانکاوی، ترجمه مصطفی مفیدی، تهران، امیرکبیر.

۱۳- هورنای، کارن، (۱۳۶۳)، تضادهای درونی ما، چاپ چهارم، ترجمه محمد جعفر مصفا، تهران، انتشارات کتابخانه بهجت.

۱۴- ———، (۱۳۶۹)، راه های نو در روانکاوی، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، انتشارات فردوس.

۱۵- ———، (۱۳۴۰)، عصبانی‌های عصر ما، ترجمه ابراهیم خواجه نوری، تبریز، کتابفروشی امید.

۱۶- ———، (۱۳۶۴)، عصیبت و رشد آدمی، چاپ پنجم، ترجمه محمد جعفر مصفا، تهران، انتشارات کتابخانه بهجت.

ب- منابع لاتین

1-Bain, Carl E., Jerome Beaty, J.paul Hunter. (1991). *The Norton Introduction to Literature*, New York: w.w.Norton and co., Inc.

2-Guerin, WilFred, Earle G. Labor, Lee Morgan, JoHn R. Willingham. (1992). *A Handbook of Critical Approaches to Literature*, Arak, College.

ج- سایر منابع

۱- تسلیمی، علی، (۱۳۷۷)، کلیات لسانی، به راهنمایی اسماعیل حاکمی والا، پایان نامه دکتری، دانشگاه تهران.

۲- حیدری تبریزی، (۱۳۸۹)، دیوان حیدری تبریزی، به تصحیح و مقدمه مینا آینده، به راهنمایی علی تسلیمی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه گیلان.